

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِينِنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

وَ قَدْ رَجَوْتُ أَنْ لَا تُحْيِبَ بَيْنَ دَيْنٍ وَ دَيْنٍ مُنَيَّبِي. فَحَقَّقْ رَجَائِي وَ اسْمَعْ دُعَائِي يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ  
دَاعٍ وَ أَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ.

امام سجاد علیه السلام، کیفیت ارتباط خودشان را با پروردگار در مقام دعا و مسئلت، به این  
نحو بیان می فرمودند که: إذا رأيت مولاى ذنوبى فزعت و إذا رأيت كرمك طمعت. فإن عفوت فخير  
راحم و إن عذبت فغير ظالم. بعد می فرماید: حجّتی یا الله فی جرئتی علی مسئلتك، مع اتیانى ما تكره،  
جودك و كرمك.

دلیل من و آن چه که موجب ثبات و استقامت من است، حجت به آن چیزی می گویند که  
باعث ثبات انسان است. ثبات. إحکام. إتقان. آن را می گویند حجّت. می گویند آقا حجّت شما در این  
مسئله چیست؟ می گوید این قضیه. این قضیه روشن، مبرهن، دلیل علمی، منطقی، غیر قابل خدشه،  
می گویند حجّت. اما اگر گفتند آقا حجّت شما در این مسئله چیست؟ گفتش که حرفش فلانی.  
می گویند بابا ما اصلا این را آدم به حساب نمی آوریم که حالا حرفش را به حساب بیاوریم.

خب این می شود چی؟ در این صورت حجّت نیست دیگر. چون چیزی که موجب إحکام و  
إتقان باشد، شما در دست ندارید. تکیه گاه شما، تکیه گاه محکمی نیست. یک تکیه گاه متزلزلی است.

یک تکیه‌گاه غیر قابل اعتنائی است. ولی اگر گفتند آقا دلیل شما در این حکم تکلیفی چیست؟ در این فتوا چیست؟ انسان می‌گوید این آیه قرآن، یا این فرمایش معصوم؛ ردخور ندارد. مطلب همین است دیگر. این می‌شود حجّت. پس حجّت، در اصطلاح، به معنای پشتوانه است.

هر کسی در هر مسیری که حرکت می‌کند، باید یک پشتوانه داشته باشد در آن راهی که انتخاب می‌کند. در آن راه و مسیری که انتخاب می‌کند، باید پشتوانه داشته باشد. مطلبی را ارائه می‌دهد، باید با پشتوانه باشد. شکمی نمی‌شود انسان همینطوری بیاید یک مطلبی را از پیش خودش بردارد بگوید، بعد بگوید دلم می‌خواهد. دل بخواهی نیست! حرفی که می‌زند باید با پشتوانه باشد. راهی را که می‌رود با پشتوانه باشد. کاری را که انجام می‌دهد، باید با پشتوانه باشد. تمام این‌ها می‌شود حجّت. حجّت یعنی



پشتوانه. اینی هم که می‌گویند حجت به معنای دلیل است، چون دلیل، پشتوانه انسان است در رسیدن به مقصد و مطلوب. اگر دلیل نباشد، انسان در بیابان پشتوانه ندارد. در این راه‌های پر مخاطره، باید دلیل راه وجود داشته باشد تا انسان بتواند اعتماد کند. باید انسان در پذیرشش از افراد، پشتوانه داشته باشد. آن کسی که امروز یک جور حرف می‌زند، فردا می‌آید حرف دیگر را می‌زند، انسان نمی‌تواند به او اعتماد کند دیگر. چون او بر اساس دل بخواه و مصالح صحبت می‌کند. بر اساس مصلحت اندیشی‌های تخیلیه صحبت می‌کند. این نمی‌تواند برای انسان پشتوانه باشد.

امام علیه السلام چه می‌فرماید؟ وَاَمَّا مِنْ كَانِ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا عَلِيَّ هَوَاهُ، مَطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ!<sup>۱</sup> کو؟ کجا پیدا می‌شود؟ کجا پیدا می‌شود؟ مرحوم آشیخ حسین حلّی، رضوان الله علیه که به فرمایش مرحوم آقا: علامه حلّی ثانی بود. این آشیخ حسین حلّی می‌فرمود، این یک مقامی است که اختصاص به بعضی از خواص درگاه خدا دارد. نه برای امثال همچون من کذا. حالا دیگر گذاشو نمی‌گویم. لابد رفقا دیدند در پاورقی‌هایی که بنده زدم که چه ... واقعا از روی تواضع و علوّ درجه و صفاء نفس، این مرد بزرگ چگونه خودش را در قبال ارزش‌ها کوچک می‌شمرد و خضوع می‌کرد و سر تسلیم در بارگاه عزّت و رفعت این مقام و افق، فرود می‌آورد. کجا این مقام، به امثال من کذا سزاوار است؟ آشیخ حسین حلّی می‌فرمودها! که تقریراتش را این‌ها نمی‌فهمند. کسی نمی‌فهمد. حالا تا چه برسد به مقام ثبوتش.

امام علیه السلام می‌فرماید این افراد، حجت می‌شوند. حجت. حجت کیست؟ حجت افرادی هستند که به این مرتبه رسیدند. کلامشان، کلام امام علیه السلام است. آن وقت حالا در مراتب متأخره طبعا دیگر به الأهم فالأهم مسائل می‌رسد و از آن رتبه به پایین‌تر در مقام ضرورت و این‌ها دیگر مطالب مختلفی در این جا مطرح می‌شود. آن حجتی که بتواند انسان به او اعتماد کند، امیناً علی دینکم و دنیاکم. امین! امین باشد. و مورد امانت الهیه باشد. مصداق امانت الهیه باشد. این شخص، که هم نسبت به دنیا امین است، مصالح دنیا، دنیایی که آن دنیا موجب عافیت است، نه موجب وزر و وبال. این دنیا. و آخرتی که آن آخرت انسان را به تجرّد و توحید می‌رساند نه به مراتب پایین طویله بهشت. بله! بهشت

---

<sup>۱</sup> الإجتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

هم طویله دارد. مرتبه جَنَّتِ الذَّاتِ هم دارد. کدام يك از این مراتبش را شما و ما خواهانیم؟ آیا بیاییم در این مراتب پایین؟ همینقدر که به جهنم نرویم کافیسْت؟ همینقدر که مورد عذاب الهی قرار نگیریم مطلب بس است و تمام است؟ یا این که به جایی برسیم که انیس و قرین ائمه و اولیاء الهی باشیم؟ کدامیک از این دو مرتبه با اختلاف مراتبی که بین این دو هست را ما باید طی کنیم؟ و کدام دستور و کدام تکلیف و کدام حجت ما را به آن مرتبه بالا می‌رساند؟ هان؟

دیشب عرض کردم خدمتتان. این‌هایی که بنده عرض می‌کنم، این مطالب، را حساب است. نمی‌خواهم عقده دل خالی کنم. عقده‌ای نداریم. با کی؟ از کی؟ از کی انسان بخواهد؟ مطالب علمیه و حقیقیه در این ظروف نمی‌گنجد! این‌ها برای بیان کردن و روشن شدن مطلب است که ما بدانیم و بفهمیم که چه دُرّ نایابی را بزرگان در اختیار ما قرار می‌دهند. تا فرق را نفهمیم، به علوّ درجه و ارتفاع رتبه مطالب عرفای الهی نمی‌رسیم. باید اختلاف را بفهمیم. یکی می‌آید می‌گوید اگر تو بخواهی در نمازت ضاد را از مخرج ادا کنی، ادای تکلیف کردی و بیش از این تکلیف نداری و از نماز این مقدار را عرضه می‌دارد و ارائه می‌کند به مکلفین، یکی می‌گوید باید چنان محو شوی که نه کلام را دیگر بفهمی و نه مفهوم را ادراک کنی! آن‌طور باید مستغرق در معانی و حقایق ربطیه صلاتیه بشوی، که تیر را از پات درمی‌آورند، نفهمی. امیرالمؤمنین که تیر را از پاش درآوردند، دنبال مخارج صاد و عین طین بود، آن که سوزن هم می‌زدند می‌پرید بالا! تا چه برسد که تیر را بخواهند در بیاورند. اگر نماز او هم مثل نماز بنده و سرکار، بر تصحیح عین و صاد و طاء مألّف و ذال می‌گذشت، که چطور تیر را از پایش درآوردند و نفهمید؟ هان؟

حالا ما بیاییم به امیرالمؤمنین اعتراض کنیم که یا علی! این چه نمازی است که می‌خوانی؟ که اصلاً خودت هم حالت نیست بر این که چی داری می‌گویی و تیر هم از پات درمی‌آورند نمی‌فهمی و فلان. این چه نمازی است؟ این نماز درست نیست. عین را درست بگو. حاء را همچین ح بگو که خ بگوید! اینجور نماز بگو! این نماز که درست نیست. امیرالمؤمنین جواب می‌دهد: بروید به همان نماز خودتان دل خوش کنید. ما در جای دیگری هستیم و شما در جای دیگر. شما در همان طویله بهشت هم راهتان بدهند خیلی است. او دنبال این حرفها نبود.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم روایت است که فرمودند: به همان مقداری که از نماز درک می‌کنید، به همان مقدار به شما ثواب و درجه می‌دهند. این روایت با آن‌چه را که ما می‌گوییم یکی است؟ یکی است؟ آنی که می‌آید می‌گوید همینقدر حروف را از مخارج ادا کنید، و به همان صرف معانی حکایی اکتفا کنید، هیچی هم نفهمیدید، نفهمیدید! تا آن کسی که می‌فرماید: به آن مقداری که از معانی و مفاهیم و مدارج نماز تعقل کردید، به آن مقدار به شما ثواب و درجه می‌دهند، یکی است؟ این

دستور دستور چه کسی است؟ دستور بنده است یا دستور رسول الله است؟ آن کسی که از **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** فقط معنای حکایی را می گوید قصد کنید، چون گفتند بگوئید **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** ما هم می گوئیم **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** و إلا در واقع که این **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** در ما صدق نمی کنیم. این **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** در معنای حقیقت خودش که ما مصداق نداریم! خب ما از تو عبادت ... به ما گفتند که بگو فقط تو را عبادت می کنیم و از تو استعانت می جوئیم در کارهای خودمان. خب تموم شد دیگر. پس دیگر به مقداری که انسان بفهمد کجا رفت؟ این دیگر چی شد؟ خب همین است دیگر، مگر غیر از این هم چیز دیگر هست؟ خدایا از تو استعانت می جوئیم و فقط تو را عبادت می کنیم. خب دیگر فقط تو را عبادت می کنیم مگر چیز دیگر هم هست پشت این قضیه؟ خب عبادت می کنیم! پس بین ما و بین ایاک نعبدی که رسول خدا می گوید، یکی است. تفاوتی نمی کند. پس مرتبه نماز ما با مرتبه نماز رسول الله یکی شد. چون هم او می گوید ایاک نعبد و هم ما می گوئیم. خب این بالاتر یعنی چی؟ این بالاتر یعنی چی؟ اینی که انسان بالاتر را بفهمد، درجه نمازش هم بالاتر است، پس کجا رفت؟ کجا بریم پیدا کنیم؟ کدام کلید را به کار بیندازیم؟ از که در این مسئله استعانت بجوئیم؟ از چه شخصی در این راه؟ هان؟

از آن کسی که می گوید نماز را هر جوری خواندی، خواندی، همینقدر که در ارکان نماز و اجزاء صلاتیه خلل وارد نکردی تو را بس است، از این استعانت بجوئیم؟ این که مراتب نماز را خودش نمی فهمد، تا چه برسد که به بقیه بگوید! پس سراغ کی باید برویم؟ سراغ کی باید برویم؟ خب این یک مشکلی است دیگر. آنی که می آید می گوید که چه لزومی دارد برای این که ما به آن مراتب بالای از معرفتی که خدا نصیب بعضی ها کرده است برسیم، و همینقدر [که] ما اطاعت پروردگار را بکنیم در مقام امتثال، ادای تکلیف کرده ایم و چیز دیگری بر عهده نیست و عبد را به این چه که مولای او در چه مرتبه ای هست و دارای چه خصوصیتی هست؟ وظیفه بنده عبودیت است و آن عبودیت را هم ما داریم انجام می دهیم، این می تواند این روایت رسول الله را برای ما تفسیر کند؟ هیهات! هیهات! هیهات! این می تواند مراتب نماز را برای ما بیان کند؟ خود رسول الله دارد می گوید دیگر. بنده که از خودم درنیاوردم. خود رسول الله می فرماید مراتب نماز به مقدار فهمی است که انسان از نماز برای او حاصل می شود. خودش دارد می فرماید. پس باید به رسول الله گفت آقا این روایت را برای چی به ما می گویی؟ ما در یک مرتبه هستیم، ما بنده خدا هستیم. هیچ ارتباطی هم به ما ندارد که حالا خدا کیه. وظیفه ما عبودیت است که عبودیت هم انجام می دهیم. دیگر چی می خواهی از جون ما؟ دیگر از جون ما چی





می خواهی؟ داریم انجام می دهیم دیگر، این هم نماز. اوله التکبیر، آخره التسلیم. کلمات را خوب ادا می کنیم.

معنای کلمات را هم به نحو حکایی و مفاهیم حکایی، یعنی به ما گفتند **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** ولی خودم از **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** هیچی نمی فهمم! نفهمیم کاری نداریم! چشممان چهارتا، دندمان نرم! ما عبدیم، عبد هم فقط باید اطاعت کند. حالا کاری ندارد این که این احدیت و احدیت الذاتی که در اینجا هست، با آن احدیت و واحدیتی که ما می فهمیم یکی است؟ یا تفاوت می کند. این احدیت احدیت عددی است، یا احدیت سعی است این احدیت، احدیت در مقابل اثنت است، یا احدیت، احدیت صرافت در وجود است. آیا بین این دو مفهوم، از نقطه نظر تأثیر در نماز و کیفیت تقابل بین بنده و پروردگار، فرقی نمی کند؟ عجب احمقی هستیم ما! عجب احمقی هستیم! خیلی باید نادان باشیم تا این که سر خود را در برف فرو کنیم و چیزی را متوجه نشویم! چه تفاوتی می کند؟

آن نهای را که رسول خدا می فرماید ارحنا یا بلال! بلال! بیا ما را راحت کن از دنیا! از این ... کی دارد این حرف را می زند؟ رسول خدا! مگر رسول خدا خدای نکرده در این دنیا گناه کرده که می گوید بیا ما را راحت کن؟ رسول خدا که می گوید بیا ما را راحت کن و از این کثرات بیرون بیار، رسول خدا دارد می گوید. رسول خدا که بین صبح تا ظهر غیبت نکرده، تهمت نزده، و کذب را به عنوان مصلحت جا نزده، هان؟! و نفاق را به عنوان مصلحت حلال نشمرده! و تهمت را به عنوان ایجاد بستر و مقدمه برای مطلوب، حلال ندانسته. این رسول خدایی که جز صدق در تمام مدت عمرش حتی يك کلمه خلاف، مردم نشیندند، و رفتارش تمام حتی يك مورد انحراف هم دیده نشده ازش، و تاریخ گواهی می دهد، این رسول الله در موقع ظهر می گوید: ارحنی یا بلال! ای بلال بیا ما را راحت کن.

یعنی این نمازی که می خواهد بخواند، نمازی است که پس از آشفتگی تعلق به کثرات برای پیغمبر پیدا شده. کثرت پیغمبر چیه؟ دروغ گفتن؟ تهمت زدن؟ تقلب کردن؟ نفاق کردن؟ خیانت کردن؟ سر مردم را کلاه گذاشتن؟ هر چیزی را توجیه کردن؟ از دیوار مردم بالا رفتن؟ زنا کردن؟ این است که ما داریم انجام می دهیم؟ پیغمبر که اهل این حرفها نبود! پیغمبر که اهل گناه نبود! ما بلند می شویم صبح تا شب دروغ می گوییم، اسمش را هم می گذاریم زرنگی، رندی! دروغها! اسم دروغ عوض شد: رندی! صبح تا شب تهمت می زنیم، اسمش را می گذاریم مصلحت اندیشی. آن عبارت را برای این عبارت به کار می بریم. جای عبارات را عوض می کنیم. دزدی می کنیم، اسمش را می گذاریم

چی؟ ضرورت! و

امثال ذلک. هرچه بخواهد باشد. کار ما همین است. خب ما باید اگر بخواهیم به خدا توجه کنیم از این گناهان و از این مسائل و خلاف‌ها، می‌گوییم خدایا نماز می‌خوانیم، این نماز بلکه بیاید یک آب رحمتی باشد که بر این گناهان ما ریخته می‌شود و امثال ذلک و این‌ها.

پیغمبر که غیبت نکرد بین صبح تا ظهر تا بیاید بگوید ارحنی یا بلال! تهمت به کسی نزنه پیغمبر. از خانه کسی بالا نرفته. چکار کرده پیغمبر؟ صبح تا ظهر مردم را به خدا دعوت کرده. نه به خود. صبح تا ظهر اصلاح امور مردم را کرده. صبح تا ظهر حقائق را برای مردم بیان کرده. صبح تا ظهر تبلیغ دین را کرده. صبح تا ظهر به مردم معرفت تزریق کرده. در عین حال، می‌آید می‌گوید ارحنی یا بلال. این راحت کن مرا، به کجا برمی‌گردد؟ به کجا برمی‌گردد؟ یعنی بلال، بیا با اذانی که می‌گویی، و نمازی که من می‌خوانم، همین توجه به ذات که منحرف توجه به مظاهر ذات شده است، دوباره به خود توجه به ذات برگردد. بیا من را راحت کن؛ هان! مظاهر را کنار بگذارم. مظاهری که همه صدق است. عین حقیقت است. عین نور است. کلام مهم نور. کلام این‌ها نور است. شائبه‌ای از ظلمت در کلام این‌ها نیست. مثل کلام ما نیست که همه ظلمت است، شائبه‌ای از نور درش نیست! یکی است! فرقی نمی‌کنیم! منتهی آنها صددرصد، ما هم صددرصد! در صددرصدی فرقی نمی‌کنیم، هر دو یکی هستیم. آنها صددرصد نور، ما صددرصد ظلمت. ما چیزی از آنها کم نمی‌آوریم! یر به یریم!

یک دفعه خدا رحمت کند، یکی از دوستانمان، از رفقا که به رحمت خدا رفته، مرحوم آسید مرتضی رضوی، شوخ بود، بذله گو، شوخ. رفته بودیم مسافرت چند نفری، حالش خیلی خوب بود و مست و فلان و خیلی شنگول و سر کیف بود. رو کرد به مرحوم آقا، آقا داشتند وضو می‌گرفتند سر حوض، در همان منزلی که بودیم. گفت آقا انقدر به علمت ننازها! انقدر به ... هر چی علم داشته باشی، باز به گرد جهل من نمی‌رسی! حالا می‌خواهی هر چی علم داشته باش، به پای جهل ما نمی‌رسی! ما بالاتریم، خلاصه دست بالا را داریم. حالا ما هم همینیم! ما هم با پیغمبر همینیم! تقریباً فرقی نمی‌کنیم. آن صددرصد نور است، ما هم صددرصد ظلمت! یکی هستیم! همان صد را داریم! هر دو تا صد را داریم، حالا! آن اسمش نور است، ما ظلمت. بالاخره صددرصد که چیز نیستیم! درصد که تفاوتی نمی‌کنیم! بله آقا جان؟! خوب است این حرفها را باور کنیم! باور کنیم! باور کنیم بد نیست، خوب است. یک چیزی می‌شود.

این پیغمبر، با این خصوصیت، که صبح تا ظهر، ظهر تا شب، مردم را به خدا دعوت کرد،

حقایق را برای مردم بیان کرده بالای منبر رفته خطبه خوانده، مردم را درشان نور ایجاد کرده، شخص  
می آمد

پیش پیغمبر، می گفت: یا رسول الله! ما وقتی که با شما هستیم، اصلاً انگار روی زمین نیستیم. احساس نمی کنیم که روی زمینیم. انگار در آسمانها داریم پرواز می کنیم، وقتی از پیش شما می رویم، کم کم وارد کثرات می شویم، در ارتباط با مردم و اینها، آن حال بالکل از بین می رود و حالات دیگر می آید. حضرت می فرمایند: اگر بر آن حال بنائید که ملکوت آسمانها و زمین را به شما نشان می دهند! نشستن پیش پیغمبر اینجوری بود. مردم این احساس را داشتند که خود را در روی زمین احساس نمی کردند، در فضا احساس می کردند. پیغمبر در عین حال، می گوید: حال من گرفته شده! آی خسته شدم! خسته شدم! خسته از چی شدم؟ خسته از توجه ذات به مظاهر ذات! مظاهر نوریه! نه ظلمانیه! این توجه از ذات به مظاهر موجب خستگی پیغمبر است و در نماز می خواهد دوباره به آن ذات برگردد. می فرماید: أرحنی یا بلال! بیا بلال ما را راحت کن، برگردان به آن توجه به ذات. به آن توجه به احدیت و ذات، برویم آنجا فقط ذات را ببینیم، مظاهر را همه را بگذاریم کنار برای اهلش. گرچه مظاهر نوریه باشد. گرچه این مظاهر، مظاهر حوریه باشد. گرچه این مظاهر، مظاهر مَلَك و ملائک باشد. همه مال شما، ملك را بخشیدیم به خودش و حوری را بخشیدیم به صاحبان حور و ...!

من که امروزم، چی می فرماید جناب خواجه؟

من که امروزم بهشت وصل حاصل می شود

وعده فردای زاهد را چرا باور کنم؟

امروز من در وصلم! امروز در مقام مصاحبت با پروردگار قرار گرفتم! امروز در حریم انس قرار گرفتم! زاهد می گوید فردا بیا بهشت بهت حور می دهند غلمان می دهند، سیب و گلابی و پرتقال، خلاصه آنجا برایت در جعبهها آماده کردند. من امروزم، امروز وصل است. امروز ... چرا به هوا و نیت و آرزو و آمال مستقبل و آینده دل خوش کنم؟ اینها هم همین را دارند می گویندها! حافظ هم همین را دارد می فرماید. پیغمبر، می فرماید: أرحنی یا بلال. بلال بیا من را راحت کن. وقتی که می فرماید بلال بیا من را راحت کن، یعنی مرا به ذات برسان. پس نمازی که پیغمبر می خواند، نماز عبور از مظاهر ذات است به خود ذات. این همانی است که مرحوم آقا راجع به آقای حداد می فرمودند که وقتی که می گفت الله أكبر، دیگر آقای حدادی در میان نبود. نبود. و انسان احساس نمی کرد کسی دارد می گوید **رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ...** این همان است! این همان است.





خب! جناب ثقة الأعلام و فخر الإسلام! آن نمازی که شما ما را دعوت می کنید، با این نمازی که رسول الله دعوت می کند یکی است؟ یکی است؟! خنده دار نیست؟! آنوقت چه سرمایه‌هایی و چه استعدادهایی در این دنیا از بین می‌روند؟ چه استعدادهایی؟ بر اثر اعتماد به این حرفهاست که این استعدادها نابود می‌شود. این‌هایی که می‌توانستند دستور رسول الله را عمل کنند. عرض کردم، کلام پیغمبر است. حالا به ما هر چه بخواهند، بگویند. دیگر روایت پیغمبر را که نمی‌شود کاریش کرد. از خودم هم نگفتم. روایت امام صادق است. روایت امام رضا است، نه روایت بنده. بروید، عیون اخبار الرضا را بخوانید، بیخود تهمت به این و آن هم نزنید. روایات امام صادق را بخوانید، بیخود این ور و آنور کله‌تان را هم زیر برف فرو نکنید. بروید تاریخ امیرالمؤمنین و سیدالشهدا را بخوانید، تا اگر توان رسیدن به این جا را در خود نمی‌بینیم، دیگران را متهم نکنیم.

این استعدادها چی می‌شود؟ همه از بین می‌رود! چرا؟ چون به این حرفها گوش دادند! کسی که می‌رود پیش این دکتر، نسخه این دکتر را می‌پیچد. نمی‌رود نسخه جای دیگر را ... خب اگر این دکتر نسخه عوضی داد، خب دواي عوضی خورده! دواي عوضی هم بخورد، می‌میرد! می‌میرد! خیلی‌ها اتفاق افتاده دیگر، نسخه عوضی، تشخیص عوضی و بعد هم مریض مرده. هیچ! مرده! بعد معلوم می‌شود ای داد بی‌داد! این ای داد بی‌داد را زودتر می‌گفتی آقا جان! مرده دیگر، مرده! این هم همین است. این عمر را که خدا دو بار به انسان نمی‌دهد. یک بار تجربه کند، و بار دیگر به کار ببندد، نه! یک عمر خدا به انسان می‌دهد. حالا اگر قرار باشد انسان بیاید به این نسخه عمل کند، چی می‌شود قضیه؟ همه استعدادها از بین می‌رود. چون بالاتر از نسخه فکرش نمی‌تواند برود. در حد همین نسخه، بروید با مردم صحبت کنید! ببینید نمازی که می‌خوانند چیست:

آقا آن پیچ تلویزیون را یک خورده بازش کن ببینیم حالا دارد نماز می‌خواندها! آن هم بازش کن! ولا الضالین! توپ را زد یا نه؟ رفت تو گل یا نه؟ **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** الفاتحة، ۵، **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** الفاتحة، ۶ ...

آن موبایل را هم می‌گذارد آن جا که اگر زنگ می‌زند، یک نگاه هم بکند، ببیند شماره کی افتاده، حالا خیلی اقلًا منت سر خدا می‌گذارد، بر نمی‌دارد بگوید بله بفرمایید! می‌گذارد ولی نگاه بکند یک وقت چیز نشود! عجله است، نیست؟ بالاخره بداند! حالا دیگر خدا را ولش کن! همینقدر نماز ... این استعداد از بین نمی‌رود؟ این استعدادها از بین نمی‌رود؟ بالاخره این هم آدم است دیگر خیر سرش! هان؟ از الاغ که درنیامده! از آدم درآمده تو این دنیا. بالاخره آدم است، ملقب به خلیفة الله



است!

بالاخره **وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي الحجر**، ۲۹ از این حرف‌ها بالاخره دارد. اما در چه زمینه‌ای رشد کرده؟ و با چه نسخه‌ای به داروخانه رفته؟ و چه تکلیفی را انجام داده؟ صحبت این است. صحبت این است. اما اگر این آمد پیش کی؟ ولی الهی. ها! آن دیگر می‌داند باهاش چکار کند. چجوری بگوید نماز بخوان. چجوری بگوید قرآن بخوان. از شما می‌پرسم، تا به حال از کسی شنیدید غیر از این مکتب که بگوید وقتی قرآن می‌خوانید، قاری را کس دیگر و خود را مستمع بپندارید. تا حالا از کسی بینکم و بین الله شنیدید یا نه؟ یعنی وقتی که انسان قرآن بخواند، قاری کس دیگر است، مستمع ما هستیم. فرض کنیم!

مثال می‌زنم برایتان، یک نامه‌ای یک نفر برای شما می‌نویسد. در این نامه مطالبی را مربوط به خود ما یا از مسائل گذشته تذکر می‌دهد. این نامه به دست شما می‌رسد، پاکت را باز می‌کنید، می‌بینید یک نامه است. شما اینطور هستید، این خصوصیات را دارید، این صفات خوب را دارید، این صفات غیر مستحسنه را دارید، این کار را باید بکنید، آن کار را باید بکنید، آن‌جا این اتفاق افتاد... در مجموع مطالب یکی دو صفحه، مسائلی را برای شما این در این نامه می‌نویسد و شما شروع می‌کنید این نامه را خواندن. آیا این احساس برایتان پیدا نمی‌شود که الان که دارید این نامه را می‌خوانید در واقع او دارد این نامه را برای شما می‌خواند، چون دستش نمی‌رسید، به روی کاغذ آورد. این نیست؟ هست دیگر. یعنی آن شخص به جای اینکه بیاید و بگوید آقا شما یه همچین آدمی هستید، این خوبی‌ها را دارید، این بدی‌ها را دارید، این کارها را باید انجام بدهید، فلان کس این کار را کرد، چه کرد، یک چندتا مطالب بگوید، آن در آن شهر است، دستش نمی‌رسد، اگر می‌رسید مثل این که فرض بکنید که قبلا که تلفن و این حرفها نبود، خب [ولی حالا] اگر کسی با شما کاری داشته باشد چکار می‌کند، نامه می‌دهد؟ امروزه که اینطور نیست، تلفن می‌کنند دیگر. پس در تلفن گوینده کیست؟ آن کسی است که می‌خواهد این مطالب را القاء کند. شنونده کیست؟ شما که این مطالب را می‌خواهید دریافت کنید. شما شنونده هستید. تلفنش قطع شده. ندارد. چاره‌ای نیست، آن مثل اینکه در زمان سابق اینطور بوده آن مطالب را که باید در تلفن به شما بگوید، آن مطالب را می‌نویسد. وقتی که به دست شما می‌رسد یعنی چی؟ یعنی من دارم اینها را برایت می‌خوانم. پس وقتی شما دارید این را می‌خوانید، شما زبان تکلم نویسنده هستید. آن زبان چون در اینجا نیست، وکالتش را به شما داده که شما بخوان. حالا می‌توانید بخوانید، می‌توانید هم نخوانیدها، فقط با چشم مرور کنید، ولی می‌خوانید. پس این خواندن، می‌شود حکایتی که

این از آن مُلقی، کسی که القاء می‌کند، مطالب را القاء می‌کند، مطالبش را به شما می‌خواهد برساند، به شما می‌مستمع و مکلف که می‌خواهید عمل کنید. قرآن همین است.

خدا این قرآن را آورد، فرستاد، برای چی؟ برای این که به ما بگوید: آقا جان! بنده که نمی توانم بیایم پایین تو این دنیا، در گوشت این مطالب را از اول سوره حمد تا آخر سوره ناس بهت بگویم! من در مقام مجرد قرار دارم، تو ماده و از جنس مادیات هستی. و از آن طرف، برای هر کسی هم که نمی توانم يك قرآن جدا و يك دستورالعمل جدا بیاورم، به تعداد افراد. يك كتاب آوردم، يك نامه آوردم، يك دستورالعمل آوردم، برای تك تك افرادی که به اسم آدم، آدم دو پا، به اسم آدم، در این دنیا پا به عرصه وجود می گذارند. ناپنده خودم را رسول الله قرار دادم، که فقط بیاید این نامه را به دست شما برساند، بس. پیغمبر کی بوده؟ نامه رسان. متوجه شدید؟ همین! نه اضافه. و ما عليك إلا البلاغ. همین. تمام شد. و ما عليك إلا البلاغ. ای رسول من، تو باید فقط نامه را برسانی. مطلب را باید برسانی. مطلب را باید به افراد برسانی. این جور نماز بخوانید، اینجور روزه بگیرید، اینجور با خدا ارتباط داشته باشید، اینجور با مردم ارتباط داشته باشید، اینطور زندگی را بگذرانید، این تصرفات را بکنید، تمام شد! يك نسخه را خدا به من داده، يك نسخه را هم به شما داده. بردارید این نسخه را چاپ کنید، هر کدامتان این نسخه را بگذارید در خانه تان. پس این می شود چی؟ يك نامه و يك دستورالعمل که از ناحیه پروردگار برای من است.

اهل معرفت، می گویند قرآن را اینجوری بخوان. این حرف را از کی شنیدید تا حالا؟ از کی شنیدید؟ حالا. يك وقت این را باز می کنید، آقا بخوان ثواب دارد! همینطوری! ثواب دارد، اصلا نمی فهمی این آیه چیه؟ چه معنایی دارد؟ به کجا برمی گردد؟ راجع بهش فکر کنیم، نکنیم، ول کن آقا ثواب دارد، بخوان روزی يك جزء، ماه رمضان است دیگر، انفا سكم فيه تسبيح، نومكم فيه عبادة و فلان و این حرفها، خوابتان عبادت است. خب این يك قسم است. قسم دیگر این هست که آیه ای که می خوانی، **هُوَ الَّذِي يَنْزِلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ** مو بر بدن راست می شود! **هُوَ الَّذِي يَنْزِلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ إِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرؤُفٌ رَحِيمٌ** الحديد، ۹ همین يك آیه آقا! بشینیم فکر کنیم این آیه چی بوده؟ ما آمدیم، ای کسی که من باید با تو تلفنی صحبت کنم و بهت بگویم چکار کنی، آن حرف تلفنیم را اینجا نوشتم، دادم به پیغمبرم برایت آورد، این است. آیاتی را، نشانه هایی را، علائمی را، مظاهری را، برای شما آورد، تا شما را از ظلمت جهل و تحیل و توهم و مجاز، به عالم نور

بکشاند که عالم حیوان و انسانیت و حیات و فلاح سرمد است. **وَ إِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرُوْفٌ رَّحِيْمٌ**. اگر رحمت نداشت که این کار را نمی کرد. در این آیات فکر کردیم؟ تفکر کردیم؟ چه آیتی خدا برای ما آورده که ما را از ظلمت به نور بکشاند؟ چه آیتی آورد؟ خب بیایید نگاه کنید! چه نشانه‌هایی؟ چه مسائلی؟ چه خصوصیتی؟ آمدند گفتند دیگر آقا! ما چهارده معصوم داریم، آمدند دستورالعمل‌ها را به ما دادند، قرآن به اضافه دستورالعمل‌هایی که معصومین دادند، تمام است دیگر. دیگر نیاز به چیز دیگر نداریم. اولیاء و عرفاء الهی می‌آیند آن‌ها را پیاده می‌کنند، مصداقیت آن‌ها را به ما نشان می‌دهند، آن حقایق را به صورت عینیه و خارجییه برای ما ابراز و اظهار می‌کنند، می‌گویند آن معنا، این هم مصداقش. آن معنا، این هم حقیقت خارجیش. کار دیگر که نمی‌کنند.

آنوقت اگر اینجور بخواهیم قرآن را بخوانیم، که می فرمودند: قرآن را که وقتی می خوانید، سعی کنید که قاری را پروردگار، و خود را مستمع بدانید؛ با این وضعیت بخوانید، یک مرتبه می بینید؟! چی شد؟ این آیه را من صدها بار خواندم، ولی این معنا را نداد، ولی الآن چی شد این معنا آمد در ذهنم؟ حالا این البته فقط معناست! ممکن است برای انسان در این زمینه مکاشفاتی پیدا بشود. حقایقی پیدا بشود. اکثر مواردی که برای سلاک راه خدا مکاشفات تجردیه پیدا می شود، اکثراً در موقع خواندن قرآن است. اکثراً می آید می بیند عجب! این چی می گوید، آن چی می گوید! این می گوید ما نیاز به خواندن قرآن نداریم! واللّه این حرفها هست! ما نیاز به خواندن قرآن نداریم. یک احکامی هست که می دانیم آن هم در روایات بیان کرده، مسائل اخلاقی را هم می خوانیم: قرآن یک سانت گرد گرفته روش! برای چی قرآن بخوانیم؟

مگر مرحوم آقا نفرمودند که من با یکی از فضلاء نجف، داشتم صحبت می کردم، فضلاء و می گفت ما نیاز به قرآن نداریم آقای آسید محمد حسین! طلبه ها نیاز ندارند قرآن بخوانند. قرآن عبارت است از یک عده آیات احکام، که اینها مربوط به احکام کلیه است و خیلی کاربرد ندارد؛ خصوصیات و جزئیاتش که در سنن و روایات وارد است. یک مقدار هم مسائل اخلاقی هست که می دانیم! کمک کنید، نیکی کنید، دروغ نگوئید، فلان نکنید... یک مقدار هم قصص و حکایات است که خیلی خوب، یک دفعه خواندیم فهمیدیم قضیه موسی و خضر چی بوده! برای چی بیاییم قرآن بخوانیم؟ برای چی قرآن بخوانیم؟ این حرفها زده شده! و الانم هست.

این را شما بگذارید بغل روایتی که از امام رضا علیه السلام، امام معصوم! معصوم! که می فرماید: به این علت مردم امر شدند بر این که در نماز قرآن بخوانند، نه اینکه همه اش قل هو الله أحد! که آن لا یصبح کتاب الله مهجوراً.<sup>۱</sup> تا کتاب الله مهجور نباشد. تو سینه ها باشد. بهش عمل بشود. بهش

---

<sup>۱</sup> من لا یحضره الفقیه: عن الرضا علیه السلام أنه قال: امر الناس بالقراءة فی الصلاة لئلا یشکوا القرآن مهجوراً.

توجه بشود. این آقا می گوید نیاز به قرآن نداریم، آن وقت امام معصوم ما دستور اینجوری می دهد. به کدام باید عمل کنیم؟ کدام نسخه را باید بیچیم؟ کدام نسخه؟ آن امام معصوم، امام صادق می گوید در روز قیامت به میزانی که فرد از معارف قرآن در سینه او متحقق است، مدارج پیدا می کند، این آقا می گوید نیازی نداریم که ما قرآن بخوانیم. طلبه، عبارت: طلبه نباید وقتش را به قرآن خواندن بگذراند. کارهای مهم تر دارد! امام صادق بهتر می فهمد یا تو؟ کدام بهتر می فهمند؟ کدام نسخه را باید بهش عمل کنیم؟ خب عمل می شود دیگر! این آقا که می گوید، عمل می کنند. به حرف امام صادق عمل کنیم، یا به حرف این آقا؟ به حرف امام رضا عمل کنیم یا به حرف این آقا؟ به حرف اولیاء الهی عمل کنیم یا به حرف این آقا؟ کدام؟ این می شود! **هُوَ الَّذِي يَنْزِلُ عَلٰی عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ** خدا می گذارد جلویت. این راه، این هم راه. هر کدام را می خواهی انتخاب کن. اگر آن راه شما را از ظلمت به نور می برد بسم الله! بفرمایید! بیا دیگر، برو عمل کن دیگر! اگر از ظلمت به نور می رود، خب برو عمل کن!

آدم وقتی می رود پیش اینها می نشیند، می بیند ... حرفهایشان چیه؟ مردم را می گویمها! ذهنتان جایی نرود. حالا رفت هم رفت. مردم را می گویم. حرفها چیه؟ در چه افقی است؟ در چه سطحی است؟ در چه فضائی است؟ اصلا آقا حال تهوع پیدا می شود! حال تهوع! وقتی که بلند می شوی می روی مجالس آقای حداد را می نشینی، اصلا می خواهی بال دریاوری بروی، چیه قضیه؟ نگاهشان معجزه است، کلامشان معجزه است، نشستن شان معجزه است، برخاستن شان معجزه است، حرکتشان معجزه، سکونشان ... چون مصداق شده. الان این وجودش مصداق شده. مصداق برای آن حقایق نورانی و آن مسائل عالی.

خب! دیگر ما قرار گذاشتیم ... یک ساعت شد یا نه؟ ما گفتیم یک ساعت دیگر بیشتر نکنیم ... حالا رفقا چیز نشوند. حالا رفقا در دلشان چیز نکنند، غیر رفقا شاید آنها! دیگران خلاصه! بگویند که مجالس به ... گرچه دیگر خب روزها بلند است باید همه جوانب را مراعات کرد.

علی کلّ حال، ان شاء الله امیدواریم خداوند در مرتبه اول، فهم مسائل و حقایق را به ما عنایت کند، که آن خیلی مهم است. واقعا انسان باید افتخار بکند [ولی] فخر نباید بفروشد و آلا افتخار خوب است. انسان همان شکری که می کند، همان معنای افتخار است دیگر. اگر این بزرگان نمی آمدند و این حقایق قرآنی و سنت نبویه و ائمه را برای ما بیان نمی کردند، ما چکار می کردیم؟ واقعا ما چه می کردیم؟ اگر اینها نمی آمدند ... خلاصه سایر افراد که آمدند و آنچه را که در بضاعتشان بود عرضه داشتند،

خب دیدیم. آن‌ها را دیدیم، و کلامشان را هم شنیدیم و رفتارشان را هم تجربه کردیم. خیلی خب،  
بسیار



خب. اگر این‌ها نمی‌آمدند، امثال مرحوم علامه‌ی طباطبایی‌ها، مرحوم قاضی‌ها، مرحوم والدها، اساتیدشان، این بزرگان، این‌ها نمی‌آمدند، و راه و روشی که یخ‌رجکم من الظلمات إلى النور، این روش را برای ما بیان نمی‌کردند، ما چکار می‌کردیم؟ واقعا چه می‌کردیم؟ این استعداد از بین نمی‌رفت؟ این استعداد ... پس خیلی باید خدا را شکر کنیم. خیلی باید خدا را شکر کنیم. که این‌ها با آن مرارت‌هایی که کشیدند و با آن تألم‌هایی که تجربه کردند و با آن وضعیت‌هایی که داشتند، آمدند و نشان دادند، مطالب را نشان دادند، مجاز را نشان دادند، حقیقت را نشان دادند، دنیا را نشان دادند، عقبی را هم نشان دادند. راه خلاف و راه صحیح را نشان دادند. نشان دادند دیگر. حالا یکی عمل نمی‌کند، دیگر خودش می‌داند. ولی آمدند نشان دادند دیگر.

به جای این‌که یک مدتی بگذرد، سال‌ها بگذرد تازه بفهمیم عجب اشتباهی کردیم، از اول نشان دادند: آقا این اشتباه است! هان! نشد؟ نشد؟ گفتند آقا اشتباه است. نه نه این نیست! درست است، این نیست! درست است، این است، باید این باشد، آگاهی، فلان، چی چی! از این حرفها، بصیرت و ... فلان و از این چیزها! خب؟ حالا مشخص شد؟ چرا؟ چون ما نمی‌خواستیم به نور عمل کنیم! اگر بخواهیم، خدا راه را قرار می‌دهد. اگر می‌خواستیم، خدا مسیر را برای ما باز می‌کرد. با یک نفر چندی پیش بود، صحبت می‌کردم، یک روایتی امروز دیدم، نمی‌دانم تو کاغذ نوشته بود، چی نوشته بود، که پیغمبر فرمودند: ایمان کسی کامل نمی‌شود، مگر این‌که در جایی که هست، تا حق با اوست، مرأ و جدال نکند. حق با آن است‌ها، هی تو سر و کله بزندی. بابا ول کن دیگر! همینقدر که فهمیدی حق با تو است، بلند شو برو. یک دفعه بگو، برو خداحافظ! نمی‌شنود؟ نشنود! معطل نکن. وقت را نگذار. اگر قرار باشد کسی بشنود، تو این گوشش گچ نکرده باشد، می‌شنود. اما اگر گچ بکند ... بعضی‌ها از این چیزها می‌گذارند، شما هی بگو!

من داشتم با یکی صحبت می‌کردم، گفتم بینم این تا چقدر آمادگی برای شنیدن حقیقت را دارد. بالاخره، آدم بفهمد، یک تست بزندی. بیخود خودش را به زحمت نیندازد. یک خورده آمدم جلو، آمد آمد جلو، تا رسید به یک جا، ایستاد. هیچ! بار زمین گذاشت! وقتی بار زمین ... گفتم تا اینجا خوب آمدی، اینجا چرا ایستادی؟ دیدم یک دفعه، تبدیل به شعار شد! گفتم هذا فراق بینی و بینک! تمام! تا اینجا خوب بودیم. با هم مرافقت ... اینجا ... ما اهل شعار نیستیم. واقعیت، حقیقت، تا هر کجا می‌خواهد بیاید جلو، ما باید بیاییم جلو. ما خط قرمز نداریم. خط قرمز نداریم. هر جا می‌خواهد برود جلو، خط

قرمز ما، عبور از حق است. این خط قرمز است. اما اگر بخواهد شعار بیاید به جای حق، این

چیه؟ خلاف است. ما نیستیم. مخلص سرکاریم، خداحافظ شما. بعد آمد گفت: نه بیا ادامه بدهیم! گفتم: نه دیگر! برو اول خط قرمز را ترسیم بکن کجا باید بکشی، بعد بیا با هم حرف بزنیم. اینجوری، هم وقت تو تلف شده، هم وقت من.

از خدا بخواهیم که خط قرمز ما را عبور از حق فقط قرار بدهد، همین! این مسئله اگر در ما محقق شد، کار تمام است! کار تمام است! اما اگر آمدیم نه! آمدیم جلو جلو، به یک جا که رسیدیم، نه این جا را بگذرانیم، تمام شد! همانجا توقف کردیم! دیگر رشد نداریم. دیگر در همان محدوده جولان می دهیم. بالا دیگر نمی رویم. همان محدوده. عبادت‌مان می شود در همان محدوده. برایتان مثال زدم. زیارت‌مان می شود در همان محدوده. حجامان؟ در همان محدوده، بالاتر دیگر نیست. صله رحمان همینطور. گفتنمان، نصیحتمان، تبلیغمان، خندیدنمان، تبسممان، همه این‌ها می شود چی؟ همه اینها می شود فقط در همان محدوده. یک سال می گذرد، دو سال می گذرد، ده سال می گذرد، محاسن سفید می شود، در همان محدوده. بعد هم خداحافظ، در همان محدوده. خداحافظ!

عزرائیل وقتی که می آید، بالا که نمی برد، می گوید تو هرکجا هستی، من تو را همانجا می برم. یک متر آمدی بالا، همانجا می برم. دو متر آمدی، دو متر، اگر هم رسیدی به آن جا که دیگر آن کار من نیست و کار خود پروردگار و خود خداست. اگر به آن جاها خلاصه قضیه ...

پس بنابراین، باید خیلی خدا را شکر کنیم. که نسخه‌ای در اختیار ما قرار دادند که عمل به او، پشیمانی ندارد. دیدید چقدر پشیمان شدند؟ چقدر نادم شدند؟ چقدر سرمان کلاه رفت؟ دیگر آدم سرش کلاه می رود، در معاملات، در مسائل، قضایای روزمره، یکی می آید سر آدم را کلاه می گذارد دیگر! این کلاه گذاشتن‌ها مال چیه؟ مال اعتماد است دیگر. امام (علیه السلام) می فرماید: به هر کسی اعتماد نکن! فردا سرت کلاه می رودها! حالا یکی یک ماه بعد می فهمد سرش کلاه رفته است، یکی دو ماه، یکی دو سال، یا بیشتر یا کمتر، علی کلّ حال! آقا مزاح هم بد نیست دیگر! آدم مزاح کند دیگر! مزاح هم بد نیست! مزاح جدی شوخی، حالا همچین بد نیست! ولی آنی که بزرگان بگویند بکن، هیچ وقت سرت کلاه نرفته. هیچ وقت پشیمانی و ندامت نداری. آن همان نسخه‌ای است که در او حقیقت نورانی برای انسان مجسم می شود و در پیروی از حقایق نورانی برای انسان هیچ‌گاه ندامت پیدا نمی شود.

امیدواریم پیوسته مشمول لطف خفی و عنایت خاصّه مقام ولایت حضرت حجة بن الحسن همه ما بهره‌مند و متنعم باشیم.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ